Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.

Law, Posthumanism and Technology: a Comparative Analysis of the Theories of Jürgen Habermas, Francis Fukuyama and Bruno Latour

Shayan Hazeri[1], Saman Hazeri[2*]

1. PhD student in Private Law, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran.

2. M. A. Student in private law, Tabriz, Iran hazerisaman@gmail.com

Abstract

The development of new technologies has not only led to a redefinition of moral and philosophical concepts about humanity, but also has important consequences for law and social justice. This article conducts a comparative study of the theories of Jürgen Habermas, Francis Fukuyama, and Bruno Latour to analyze how law confronts issues of posthumanism and technology. The aim of this article is to explain the impact of new technologies on individual and social rights and to evaluate the diverse perspectives of these three contemporary thinkers. The analysis shows that Habermas, emphasizing the moral aspects and common human values, emphasizes the need to limit biotechnologies, while Fukuyama is concerned that these technologies will lead to the weakening of human rights and the collapse of global morality. On the other hand, Latour, with a network approach, considers the interactions of humans and technology to be inseparable and believes that law should be redefined in a way that encompasses this mutual relationship. The results of this study show that although Habermas and Fukuyama emphasize maintaining the boundaries of humanity against new technologies, Latour's perspective offers opportunities for redefining rights and laws in a post-humanist world. According to these perspectives, legal systems must evolve in a way that is able to adapt to changes caused by new technologies while preserving human values.

Keywords: post-humanism, technology, Jürgen Habermas, Francis Fukuyama, Bruno Latour, ethics

- Hazeri Sh., Hazeri S. (2025). Law, Posthumanism and Technology: a Comparative Analysis of the Theories of Jürgen Habermas, Francis Fukuyama and Bruno Latour, *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-22

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مجله مطالعات فلسفه حقوق

مجله مطالعات فلسفه حقوق

دورۀ اول ـ شمارۀ اول ـ ۱۴۰۴

صفحات ۱-۲۲ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: دریافت ۱۴۰۴/۰۵/۱۴ـ پذیرش ۱۴۰۴/۰۹/۲۲ ـ انتشار ۱۴۰۴/۱۲/۲۵

حقوق، پساانسان‌گرایی و فناوری: تحلیل تطبیقی نظریات یورگن هابرماس، فرانسیس فوکویاما و برونو لاتور

شایان حاضری[۱]، سامان حاضری[۲*]

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. hazerisaman@gmail.com

چکیده

پیشرفت فناوری‌های نوین نه‌تنها به بازتعریف مفاهیم اخلاقی و فلسفی درباره انسانیت منجر شده‌اند، بلکه پیامدهای مهمی برای حقوق و عدالت اجتماعی نیز به همراه داشته‌اند. مقاله حاضر، به بررسی تطبیقی نظریات یورگن هابرماس، فرانسیس فوکویاما و برونو لاتور می‌پردازد تا به تحلیل چگونگی مواجهه حقوق با مسائل پساانسان‌گرایی و فناوری بپردازد. هدف این مقاله، تبیین تأثیر فناوری‌های نوین بر حقوق فردی و اجتماعی و ارزیابی دیدگاه‌های متنوع این سه متفکر معاصر است. تحلیل‌ها نشان می‌دهند که هابرماس با تأکید بر جنبه‌های اخلاقی و ارزش‌های مشترک انسانی، بر لزوم محدودسازی فناوری‌های زیستی تأکید دارد، در حالی که فوکویاما نگران است که این فناوری‌ها، به تضعیف حقوق بشر و فروپاشی اخلاق جهانی منجر شوند. از سوی دیگر، لاتور با رویکردی شبکه‌ای، تعاملات انسان و تکنولوژی را غیرقابل تفکیک می‌داند و معتقد است که حقوق باید به نحوی بازتعریف شود که این رابطه متقابل را دربر بگیرد. نتایج این پژوهش، نشان می‌دهد که هرچند هابرماس و فوکویاما بر حفظ مرزهای انسانیت در برابر فناوری‌های نوین تأکید می‌کنند، دیدگاه لاتور فرصت‌هایی برای بازتعریف حقوق و قوانین در دنیایی پساانسان‌گرا ارائه می‌دهد. با توجه به این دیدگاه‌ها، نظام‌های حقوقی باید ضمن حفظ ارزش‌های انسانی، به نحوی تحول یابند که قادر به تطبیق با تغییرات ناشی از فناوری‌های نوین باشند.

کلیدواژه: پساانسان‌گرایی، فناوری، یورگن هابرماس، فرانسیس فوکویاما، برونو لاتور، اخلاق

- حاضری، شایان؛ حاضری، سامان. (۱۴۰۴). حقوق، پساانسان‌گرایی و فناوری: تحلیل تطبیقی نظریات یورگن هابرماس، فرانسیس فوکویاما و برونو لاتور، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۲۲.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقدمه

پیشرفت فناوری‌های نوین، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند زیست‌فناوری، هوش مصنوعی و رباتیک، انسان را در آستانه تحولی بنیادین قرار داده که به آن «پساانسان‌گرایی» گفته می‌شود. این مفهوم، بر این ایده دلالت دارد که فناوری می‌تواند ظرفیت‌ها و محدودیت‌های انسان را به‌طور قابل توجهی تغییر دهد و حتی مرزهای میان انسان و ماشین را محو کند. این تحولات اساسی، در فهم ما از انسانیت و حقوق مرتبط با آن، چالش‌های بسیاری به وجود آورده است. به‌عنوان مثال، در زیست فناوری، تغییرات ژنتیکی و تولید مثل مصنوعی می‌توانند حقوق بنیادین افراد را دگرگون کنند. از طرف دیگر، هوش مصنوعی و رباتیک، در حال جایگزینی با انسان‌ها در بسیاری از حوزه‌ها هستند که این امر، مسائل جدیدی را در زمینه مسئولیت، حقوق فردی و حریم خصوصی مطرح می‌کند. یورگن هابرماس در کتاب «آینده طبیعت انسان» (هابرماس، ۲۰۰۳: ۴۲) با تمرکز بر پیامدهای اخلاقی زیست‌فناوری، هشدار می‌دهد که این فناوری‌ها می‌توانند بنیان‌های حقوق بشر را تضعیف کنند. او بر این باور است که باید حدود اخلاقی برای استفاده از فناوری‌های نوین تعیین شود تا از تهدید علیه حقوق انسانی جلوگیری گردد. فرانسیس فوکویاما نیز در کتاب «آینده فراانسانی ما: پیامدهای انقلاب زیست‌فناوری» (فوکویاما، ۲۰۰۲: ۶۲) به بررسی چالش‌های فلسفی و حقوقی ناشی از پساانسان‌گرایی پرداخته و نگرانی‌هایی مشابه با هابرماس مطرح کرده است. او تأکید دارد که ورود به دوره پساانسان‌گرایی می‌تواند خطراتی برای حقوق بشر و عدالت اجتماعی به همراه داشته باشد. در مقابل، برونو لاتور در کتاب «هرگز مدرن نبوده‌ایم» (لاتور، ۱۹۹۳: ۷۴) با رویکردی متفاوت، فناوری را بخشی جدایی‌ناپذیر از زیست انسان می‌داند و معتقد است که حقوق باید به نحوی بازتعریف شود که تعاملات بین انسان و ماشین را دربر بگیرد. او به رابطه متقابل و شبکه‌ای میان انسان و اشیاء اشاره می‌کند. در همین راستا، مقاله استفان هِلر «پساانسان‌گرایی و حقوق دیجیتال: یک بازنگری» (هلر، ۲۰۲۰: ۵۳) به تحلیل چالش‌های جدید حقوق دیجیتال و حریم خصوصی در عصر پساانسان‌گرایی می‌پردازد و بر لزوم تغییرات حقوقی در مواجهه با این تحولات تأکید می‌کند.

سؤال اصلی این پژوهش این است که چگونه نظریات یورگن هابرماس، فرانسیس فوکویاما و برونو لاتور می‌توانند به درک بهتر چالش‌های حقوقی ناشی از پساانسان‌گرایی

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

و فناوری‌های نوین کمک کنند؟ فرضیه این است که هریک از این نظریات، رویکردهای متفاوتی را برای مواجهه با این چالش‌ها ارائه می‌دهند؛ هابرماس و فوکویاما بر لزوم حفظ ارزش‌های انسانی و محدودسازی فناوری تأکید دارند، در حالی که لاتور به بازتعریف حقوق در جهت هم‌زیستی با فناوری باور دارد. تحولات سریع فناوری، به‌ویژه در حوزه‌های زیست‌فناوری و هوش مصنوعی، به چالش‌های اساسی در زمینه حقوق بشر، عدالت اجتماعی و حاکمیت قانون منجر شده است. پژوهش در زمینه تعامل میان حقوق و پساانسان‌گرایی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این تحولات می‌توانند مبانی حقوقی و اخلاقی جوامع مدرن را دگرگون کنند. بنابراین، نیاز به بازنگری و تطبیق حقوق با تغییرات فناوری، بیش از پیش احساس می‌شود. هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی نظریات یورگن هابرماس، فرانسیس فوکویاما و برونو لاتور در زمینه پساانسان‌گرایی و فناوری است تا راهکارهای حقوقی مناسبی برای مواجهه با چالش‌های ناشی از این تحولات ارائه شود. این مطالعه تلاش می‌کند با تحلیل این نظریات، دیدگاهی جامع و چندبُعدی از تأثیرات فناوری‌های نوین بر حقوق ارائه دهد و به تدوین سیاست‌های حقوقی نوآورانه در این حوزه کمک کند.

روش‌ها

در این مقاله، از روش تحلیلی ـ تطبیقی استفاده شده است. ابتدا نظریات هابرماس در زمینه اخلاق گفت‌وگویی و نگرانی‌های او از پیامدهای اخلاقی زیست‌فناوری بررسی می‌شود. سپس دیدگاه‌های فوکویاما درباره حفظ انسانیت و چالش‌های پیش‌روی حقوق بشر در عصر پساانسان‌گرایی تحلیل می‌شود. در ادامه، نظریه برونو لاتور درباره رابطه انسان و تکنولوژی و چگونگی تعامل نظام‌های حقوقی با شبکه‌های پیچیده انسانی ـ غیربشری بررسی می‌شود. مقایسه تطبیقی این دیدگاه‌ها، به فهم تأثیرات حقوقی و فلسفی این مسائل کمک می‌کند.

یافته‌ها

تحلیل‌ها نشان می‌دهند که هابرماس با تأکید بر جنبه‌های اخلاقی و ارزش‌های مشترک انسانی، بر لزوم محدودسازی فناوری‌های زیستی تأکید دارد، در حالی که فوکویاما نگران

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

است که این فناوری‌ها به تضعیف حقوق بشر و فروپاشی اخلاق جهانی منجر شوند. از سوی دیگر، لاتور با رویکردی شبکه‌ای، تعاملات انسان و تکنولوژی را غیرقابل تفکیک می‌داند و معتقد است که حقوق باید به نحوی بازتعریف شود که این رابطه متقابل را دربر بگیرد. این تفاوت‌ها، نشان‌دهنده پیچیدگی‌های حقوقی در مواجهه با پساانسان‌گرایی و فناوری‌های نوظهور است.

وجه نوآورانه

روح‌الله مظفری‌پور (۱۴۰۲) در مقاله خود تحت عنوان «نگاهی به رویکردهای پژوهشی پساانسان‌گرایی در علوم انسانی» به بررسی مفهوم و رویکردهای پژوهش پساانسان‌گرایی می‌پردازد. سؤال اصلی وی این است که پساانسان‌گرایی چه تحولی در پژوهش‌های علوم انسانی ایجاد می‌کند و پیامدهای آن چیست؟ این رویکرد به نقد انسان‌گرایی پرداخته و بر نقش عاملی اشیاء، فناوری‌ها و حیوانات تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که انسان‌ها بدون این «دیگران» غیرانسانی وجودیتی ندارند. پژوهش‌های پساانسان‌گرا به دنبال درک عواملی مانند مادیات، محیط و فناوری در تحلیل مسائل انسانی هستند و اعتبار آن‌ها بر پایه توانایی جمع‌آوری تعاملات بین انسان‌ها و غیرانسان‌ها است.

حامد طاهری‌کیا (۱۴۰۰) در مقاله خود با عنوان «پساانسان‌گرایی، سایبورگ و حافظه دیجیتال ایرانی» به بررسی مفهوم پساانسان‌گرایی به‌عنوان یک رویکرد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در عصر دیجیتال می‌پردازد و تأکید دارد که انسان دیگر در مرکز تغییرات نیست، بلکه نیرویی در میان دیگر نیروهاست. این رویکرد به تحلیل پیوندهای میان انسان و ماشین و مفهوم حافظه دیجیتالی می‌پردازد و نیاز به تولید مفاهیم جدید برای فهم وضعیت اجتماعی و دیجیتال در ایران را مطرح می‌کند. همچنین، با تحلیل سه رخداد اجتماعی شامل قرارداد ۵۲ ساله با چین، شیوع ویروس کووید-۱۹ و ممنوعیت ورود واکسن فایزر، می‌کوشد تا بروز بحران‌ها و چالش‌های اجتماعی را در جامعه دیجیتالیزه‌شده ایران بررسی کند و فرصت‌های تحلیلی جدیدی برای تفسیر این جامعه فراهم آورد.

افزون بر این، محمد ربیعی (۱۴۰۱) در یادداشتی زیر عنوان «فراانسان‌گرایی؛ الگویی برای زیست آینده»، معتقد است پساانسان‌گرایی با انتقاد از مردسالاری، عقل‌گرایی و انسان‌محوری اومانیسم، تأکید دارد که این دیدگاه‌ها مانع از حیات سایر اشکال زندگی در

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

زیست‌کره هستند. در مقابل این رویکرد، نویسنده به مفهوم فراانسان‌گرایی می‌پردازد که ناظر است به اینکه برتری علم و فناوری را ترویج می‌کند و معتقد است که انسان می‌تواند با کمک فناوری، به یک سیستم بیولوژیکی تکامل‌یافته دست یابد و از محدودیت‌های زیستی فراتر برود. هر دو رویکرد، دیدگاه‌های ذات‌گرایانه در مورد طبیعت انسان را رد می‌کنند. همچنین، نویسنده به بررسی مفهوم فراانسان‌گرایی از منظر فوکویاما پرداخته است.

با نگاهی به آثار نوشته‌شده، تا آنجا که نویسندگان جستجو کرده‌اند، هیچ مقاله یا کتابی به بررسی ارتباط پساانسان‌گرایی و فناوری از منظر هابرماس، فوکویاما و لاتور نپرداخته است. به دیگر سخن، این مقاله به چالش‌های حقوقی ناشی از پیشرفت‌های فناوری نوین و پساانسان‌گرایی می‌پردازد و با رویکردی تطبیقی، سه نظریه مهم را بررسی می‌کند. نوآوری اصلی این مقاله در ادغام دیدگاه‌های متفاوت این سه فیلسوف است: هابرماس بر حفظ کرامت انسانی و محدودسازی فناوری‌ها تأکید دارد، فوکویاما نگران پیامدهای اجتماعی و نابرابری‌های ناشی از فناوری‌های نوین است، در حالی که لاتور به تعاملات پیچیده میان انسان و فناوری می‌پردازد و تأکید می‌کند که حقوق باید به نحوی بازتعریف شود که این روابط را در نظر بگیرد. این رویکرد چندبعدی ـ به‌ویژه در مقایسه با آثار مشابه منتشر شده به زبان فارسی و خارجی که غالباً بر روی یکی از جنبه‌ها تمرکز می‌کنند ـ به غنای بحث حقوقی و فلسفی در این حوزه افزوده و ضرورت تحول نظام‌های حقوقی را در مواجهه با چالش‌های فناوری‌های نوین برجسته می‌کند. با این تحلیل جامع، مقاله به‌طور مؤثری به نیاز به بازنگری در مفاهیم حقوقی و اخلاقی در عصر پساانسان‌گرایی می‌پردازد و فرصت‌هایی برای تغییرات نوآورانه در سیاست‌های حقوقی ارائه می‌دهد.

بحث

۱. دیدگاه‌های هابرماس، فوکویاما و لاتور

۱-۱. دیدگاه یورگن هابرماس

یورگن هابرماس، یکی از تأثیرگذارترین فلاسفه معاصر، در آثار خود، به‌طور ویژه به تأثیر فناوری‌های نوین ـ به‌خصوص زیست‌فناوری ـ بر حقوق بشر و کرامت انسانی پرداخته است. وی بر این باور است که پیشرفت‌های تکنولوژیک و زیستی، می‌توانند به تغییرات بنیادینی در ماهیت انسان و روابط حقوقی و اخلاقی منجر شوند که نیازمند بررسی‌های

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

عمیق و چارچوب‌های قانونی نوین هستند. هابرماس با تمرکز بر پدیده‌های جدید زیست‌فناوری مانند مهندسی ژنتیک و دستکاری ژنتیکی، نگرانی‌هایی در مورد پیامدهای این فناوری‌ها بر آزادی فردی و عدالت اجتماعی مطرح کرده است.

در کتاب «آینده طبیعت انسان»، هابرماس به نقد زیست‌فناوری پرداخته و این فناوری‌ها را تهدیدی جدی برای اصول اخلاقی و کرامت انسانی می‌داند. وی معتقد است که پیشرفت در فناوری‌هایی مانند مهندسی ژنتیک، علاوه بر ایجاد فرصت‌های بی‌نظیر، می‌تواند مرزهای انسانی و اخلاقی را به‌طور اساسی تغییر دهد و به نسل‌های آینده، این امکان را بدهد که خودمختاری و اراده آزادشان را از دست بدهند. (هابرماس، ۲۰۰۳: ۸۰) او این تغییرات را تهدیدی برای حقوق انسانی و آزادی فردی می‌داند. این دیدگاه‌ها، در خط فکری مشابه با دیگر فیلسوفان مانند مایکل سندل قرار دارد که در کتاب «بر علیه کمال‌گرایی» استدلال می‌کند که زیست‌فناوری می‌تواند به فروپاشی اصول اخلاقی منجر شود و کرامت انسانی را زیر سؤال ببرد. (سندل، ۲۰۰۷: ۱۰۲)

هابرماس از اینکه فناوری‌های نوین می‌توانند به تضعیف بنیان‌های اخلاقی و حقوقی جامعه منجر شوند، نگران است. وی معتقد است که زیست‌فناوری‌ها مانند مهندسی ژنتیک، می‌توانند به شکلی تغییر در ماهیت انسان ایجاد کنند که دیگر امکان حفظ استقلال و خودمختاری فردی وجود نداشته باشد. این امر به‌خصوص در مورد دستکاری ژنتیکی جنین‌ها مطرح است که ممکن است ویژگی‌های فردی و جسمانی آن‌ها، بدون رضایت شخصی آن‌ها تعیین شود. (هابرماس، ۲۰۰۳: ۳۳) هابرماس بر این باور است که این‌گونه دستکاری‌ها، نسل‌های آینده را به «اشیاء بیولوژیک» تبدیل می‌کند که ویژگی‌های آن‌ها از پیش تعیین شده است. به‌طور مشابه، فرانسیس فوکویاما در کتاب «آینده فراانسانی ما» هشدار می‌دهد که این تغییرات ممکن است به افزایش نابرابری‌ها و تبعیض‌های جدیدی در جامعه منجر شوند. فوکویاما نیز معتقد است که انسانیت و هویت فردی در مواجهه با فناوری‌های نوین در معرض خطر قرار می‌گیرد. (فوکویاما، ۲۰۰۲: ۶۹)

هابرماس تأکید زیادی بر حفظ کرامت انسانی دارد. او معتقد است که کرامت انسانی یکی از اصول بنیادی حقوق بشر است و هیچ پیشرفت فناوری نباید این اصل را به خطر بیندازد. به نظر هابرماس، فناوری‌های زیستی نباید به تغییرات بنیادین در ماهیت انسان منجر شوند که کرامت او را به خطر بیندازند. کرامت انسانی، از دیدگاه هابرماس، غیر قابل

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

معامله است و نباید در برابر مزایای مادی و علمی، مورد معامله قرار گیرد. هابرماس به‌طور ویژه بر این نکته تأکید دارد که فناوری‌های نوین نباید به ابزاری برای کنترل و تغییر ویژگی‌های فردی تبدیل شوند، به‌گونه‌ای که آزادی و استقلال فردی تهدید شود. این دیدگاه از اهمیت زیادی برخوردار است، چرا که در سال‌های اخیر، شاهد تلاش‌هایی برای استفاده از زیست‌فناوری برای تغییر ویژگی‌های ژنتیکی افراد به منظور دستیابی به مزایای جسمی و ذهنی خاص هستیم. در این راستا، مایکل سندل نیز در کتاب خود بر این تأکید دارد که کرامت انسانی باید در مواجهه با فناوری‌های زیستی حفظ شود و جامعه نباید به راحتی با تغییرات اساسی در ماهیت انسان موافقت کند. (سندل، ۲۰۰۷: ۱۰۵)

هابرماس بر این باور است که محدودیت‌های قانونی و اخلاقی، باید برای جلوگیری از سوءاستفاده از فناوری‌های زیستی وضع شوند. او پیشنهاد می‌دهد که دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، باید چارچوب‌های حقوقی را تدوین کنند که از دستکاری‌های غیرمسئولانه در زمینه ژنتیک و دیگر فناوری‌های زیستی، جلوگیری کنند. وی همچنین بر اهمیت مشارکت دموکراتیک در این فرآیند تأکید دارد؛ یعنی اینکه تصمیمات مربوط به استفاده از فناوری‌های زیستی، باید در چارچوب گفت‌وگوهای اجتماعی و دموکراتیک گرفته شود تا حقوق افراد تحت تأثیر قرار نگیرد. هابرماس معتقد است که نظام‌های حقوقی، باید بتوانند میان توسعه فناوری و حفاظت از حقوق بشر، تعادل برقرار کنند. او به‌طور خاص بر لزوم نظارت دقیق بر تحقیق و توسعه در حوزه زیست‌فناوری تأکید دارد و معتقد است که نهادهای بین‌المللی، باید نقش فعالی در تعیین استانداردهای اخلاقی و حقوقی در این زمینه ایفا کنند. دیدگاه او با نظرات نیک بوستروم در کتاب «ابرهوش: مسیرها، خطرات، استراتژی‌ها» همسو است؛ بوستروم نیز بر لزوم نظارت و کنترل‌های دقیق بر توسعه فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی تأکید دارد. (بوستروم: ۲۰۱۴: ۵۱)

۲-۱. دیدگاه فرانسیس فوکویاما

فرانسیس فوکویاما، فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی، در کتاب «آینده فرانسانی ما: پیامدهای انقلاب زیست‌فناوری» به بررسی عمیق زیست‌فناوری و تأثیر آن بر حقوق بشر و عدالت اجتماعی پرداخته است. او معتقد است که زیست‌فناوری، به‌ویژه در زمینه مهندسی ژنتیک و بهبود انسان، پیامدهای بالقوه‌ای برای ماهیت انسان و اصول بنیادی حقوق بشر به

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

همراه دارد. فوکویاما نگران است که این فناوری‌ها، به تضعیف کرامت انسانی و تعمیق نابرابری‌های اجتماعی منجر شوند. فوکویاما تأکید می‌کند که زیست‌فناوری، توانایی تغییر ماهیت انسانی را دارد و از همین رو، می‌تواند باعث تغییراتی عمیق در اصول اساسی حقوق بشر شود. او بر این باور است که دستکاری ژنتیکی و تغییرات فناوری زیستی، ممکن است به شکلی اساسی بر انسانیت تأثیر بگذارد، به‌طوری‌که مرزهای میان انسان و ماشین، به تدریج محو شود. (فوکویاما، ۲۰۰۲: ۳۴) فوکویاما معتقد است که حقوق بشر، بر پایه یک مفهوم اساسی از انسانیت بنا شده است، و هرگونه تغییر در این مفهوم، می‌تواند ساختارهای حقوقی را تحت تأثیر قرار دهد. او به‌ویژه نگران است که زیست‌فناوری باعث ایجاد «طبقات انسانی جدید» شود، به‌گونه‌ای که برخی افراد با استفاده از فناوری‌های نوین تقویت شوند و دیگران در نابرابری و ضعف باقی بمانند. این دیدگاه، با نظریات فیلسوفان دیگری مانند مایکل سندل همخوانی دارد که در کتاب «بر علیه کمال‌گرایی»، به نقد زیست‌فناوری و دستکاری ژنتیکی پرداخته است. (سندل، ۲۰۰۷: ۱۰۹)

یکی از محورهای اساسی در نقد فوکویاما از زیست‌فناوری، تمرکز بر پساانسان‌گرایی و پیامدهای آن برای عدالت اجتماعی است. او بر این باور است که فناوری‌های نوین، به‌ویژه مهندسی ژنتیک و دستکاری‌های زیستی، می‌توانند به تعمیق نابرابری‌ها و ایجاد شکاف‌های جدید در جوامع منجر شوند. از دیدگاه او، پساانسان‌گرایی می‌تواند به ظهور یک طبقه «فراانسان» منجر شود که از لحاظ ژنتیکی و جسمانی، از دیگر انسان‌ها برتر هستند. این موضوع به نقض عدالت اجتماعی منجر خواهد شد، زیرا بخش بزرگی از جامعه، به دلایل اقتصادی یا سیاسی، قادر به دسترسی به این فناوری‌ها نخواهد بود.

این دیدگاه فوکویاما را می‌توان در کنار نظرات نیک بوستروم قرار داد. بوستروم نیز در تحلیل خود از فناوری‌های نوین، هشدار می‌دهد که این فناوری‌ها می‌توانند به نابرابری‌های بی‌سابقه‌ای منجر شوند که هسته عدالت اجتماعی را تهدید می‌کنند.

فوکویاما هشدار می‌دهد که زیست‌فناوری، می‌تواند کرامت انسانی را به مخاطره بیندازد و اصول بنیادی حقوق بشر را تهدید کند. از دید او، حقوق بشر براساس مفهومی از «انسان» تعریف شده است که شامل آزادی، استقلال و کرامت است. اما زیست‌فناوری می‌تواند این مفاهیم را زیر سؤال ببرد. (فوکویاما، ۲۰۰۲: ۴۷) به‌عنوان مثال، مهندسی ژنتیک به‌طور بالقوه می‌تواند به افراد این امکان را بدهد که ویژگی‌های جسمی و ذهنی فرزندان

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

خود را به شکل دلخواه تغییر دهند. این تغییرات، ممکن است باعث ایجاد طبقات مختلف انسان‌ها شود که حقوق بشر سنتی، قادر به حفاظت از آن‌ها نخواهد بود. فوکویاما به‌طور خاص نگران است که استفاده گسترده از زیست‌فناوری به‌عنوان ابزاری برای تقویت انسانی، نه‌تنها نابرابری‌های جدیدی ایجاد کند، بلکه اصول اخلاقی که مبنای حقوق بشر هستند را نیز تضعیف نماید. او این نگرانی‌ها را با تحلیل‌های هابرماس در کتاب «آینده طبیعت انسان» مشترک دارد که در آن هابرماس نیز به مسئله تأثیر فناوری‌های نوین بر کرامت انسانی پرداخته است. فوکویاما بر این باور است که برای مقابله با تهدیدات زیست‌فناوری بر حقوق بشر و عدالت اجتماعی، نظام‌های حقوقی باید به‌طور جدی مورد بازنگری قرار گیرند. او پیشنهاد می‌کند که چارچوب‌های قانونی جدیدی تدوین شود که بتواند از سوءاستفاده از فناوری‌های زیستی جلوگیری کند و همزمان آزادی و کرامت انسانی را حفظ نماید. یکی از راهکارهای پیشنهادی او، ایجاد نهادهای بین‌المللی نظارتی است که بر توسعه و استفاده از زیست‌فناوری‌ها نظارت داشته باشند. این نهادها، باید قدرت لازم برای تنظیم و کنترل فناوری‌هایی مانند مهندسی ژنتیک و بهبود انسانی را داشته باشند، تا از تهدیدات بالقوه آن‌ها برای حقوق بشر جلوگیری کنند. همچنین فوکویاما پیشنهاد می‌دهد که جامعه بین‌المللی، باید به توافقی جامع در زمینه استفاده اخلاقی از زیست‌فناوری‌ها دست یابد. این توافق‌نامه، باید اصولی را برای استفاده از فناوری‌های نوین تعریف کند که حقوق بشر، کرامت انسانی و عدالت اجتماعی را در برابر تهدیدات احتمالی، محافظت نماید. در این زمینه، تحلیل‌های نیک بوستروم درباره نیاز به چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی جدید برای نظارت بر فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی و زیست‌فناوری نیز قابل توجه است.

۳-۱. دیدگاه برونو لاتور

برونو لاتور، یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر، با نظریه‌های خود در حوزه فلسفه علم، فناوری و جامعه، تأثیر عمیقی بر نحوه درک ما از تعاملات میان انسان و فناوری گذاشته است. در مرکز دیدگاه‌های لاتور، مفهوم رابطه‌ای و شبکه‌ای بین انسان و اشیاء قرار دارد که مرزهای سنتی میان انسان و تکنولوژی را به چالش می‌کشد. این دیدگاه‌ها، تأثیرات

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

عمده‌ای بر نظام‌های حقوقی نیز دارند و نیاز به بازتعریف حقوق در جهانی را مطرح می‌کنند که در آن، انسان و فناوری به‌طور مداوم در تعامل هستند.

در کتاب «هرگز مدرن نبوده‌ایم»، برونو لاتور به نقد مفهوم مدرنیته و تفاوت‌های ادعایی میان طبیعت و فرهنگ، انسان و تکنولوژی، و سوژه و ابژه می‌پردازد. او معتقد است که جهان مدرن، همواره این مرزها را به‌عنوان خطوطی ثابت در نظر گرفته است، اما در واقعیت، این مرزها پویا و متغیر بوده‌اند. لاتور بر این باور است که انسان‌ها و اشیاء، در یک شبکه پیچیده تعاملات با یکدیگر قرار دارند، و این تعاملات همواره نقش حیاتی در شکل‌دهی به هر دو طرف ایفا می‌کنند. (لاتور، ۱۹۹۳: ۷۷) این دیدگاه، به شکلی بنیادین مفهوم «انسان» و «فناوری» را مورد بازنگری قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که ما به‌طور مداوم با فناوری در تعامل هستیم و نباید آن را به‌عنوان یک عنصر خارجی و جدا از انسانیت تلقی کنیم. این نظریه‌ها، با آثار فیلسوفان دیگری همچون دونا هاراوی که به بررسی هویت‌های سایبری و نقش فناوری در بازتعریف هویت‌های انسانی پرداخته است، همخوانی دارد. (هاراوی، ۱۹۹۱: ۲۳)

لاتور در نظریه‌های خود، از مفهوم «نظریه بازیگر ـ شبکه» (Actor-Network Theory) استفاده می‌کند. در این رویکرد، انسان و اشیاء به‌عنوان بازیگران (Actor) در یک شبکه پیچیده از تعاملات عمل می‌کنند. به این معنا که فناوری و اشیاء فیزیکی، به همان اندازه که انسان‌ها در تغییرات اجتماعی و حقوقی تأثیر دارند، دارای نقش و اثرگذاری هستند. (لاتور، ۲۰۰۵: ۴۱) این رویکرد شبکه‌ای، دیدگاه‌های سنتی درباره فناوری را که بر جدایی میان انسان و ماشین تأکید داشتند، زیر سؤال می‌برد. در این دیدگاه، انسان و فناوری در پیوندی متقابل و هم‌زیستی دائمی قرار دارند و یکدیگر را شکل می‌دهند. به‌عنوان مثال، پیشرفت‌هایی در حوزه هوش مصنوعی و رباتیک نه‌تنها در صنایع و زندگی روزمره تأثیر دارند، بلکه به‌طور مستقیم، بر نظام‌های حقوقی و نحوه تدوین و اجرای قوانین نیز اثر گذارند. این امر نیازمند چارچوب‌های حقوقی جدید است که بتواند این تعاملات پیچیده را در نظر بگیرد. در همین راستا، نیک بوستروم نیز تأکید می‌کند که هوش مصنوعی و فناوری‌های نوین، باید به‌عنوان عوامل فعال در شبکه‌های اجتماعی و حقوقی در نظر گرفته شوند. (بوستروم، ۲۰۱۴: ۷۹)

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

تعاملات میان انسان و اشیاء، در نظریه لاتور به‌گونه‌ای است که فناوری به‌عنوان یک عنصر فعال در شبکه‌های اجتماعی و حقوقی تلقی می‌شود. لاتور معتقد است که نظام‌های حقوقی، نباید تنها به مسائل انسانی توجه کنند، بلکه باید نقش فناوری و اشیاء فیزیکی را در ایجاد تغییرات قانونی و اجتماعی نیز مورد توجه قرار دهند. (لاتور، ۲۰۰۵: ۱۲۱) برای مثال، در حوزه‌های زیست‌فناوری و مهندسی ژنتیک، تعامل میان فناوری و انسان، می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای حقوق فردی و اجتماعی داشته باشد. از یکسو، فناوری‌های نوین در این حوزه به بهبود کیفیت زندگی انسان‌ها کمک می‌کنند، اما از سوی دیگر، می‌توانند به مسائل حقوقی و اخلاقی جدیدی مانند حقوق بر بدن، حریم خصوصی ژنتیکی و مسائل مربوط به دسترسی به این فناوری‌ها منجر شوند. به این ترتیب، حقوق باید بتواند به نحوی بازتعریف شود که نه‌تنها تعاملات انسانی، بلکه تعاملات میان انسان و اشیاء را نیز در نظر بگیرد. این نظریه‌ها، با دیدگاه‌های رونالد دورکین که به بازتعریف حقوق براساس چالش‌های جدید جهانی پرداخته، هم‌راستا هستند. (دورکین، ۲۰۱۱: ۱۰۳)

برونو لاتور استدلال می‌کند که با پیشرفت‌های سریع فناوری‌های نوین، نظام‌های حقوقی باید به‌طور اساسی بازتعریف شوند. از نظر او، حقوق نمی‌تواند تنها بر مبنای انسان‌محوری سنتی باقی بماند، بلکه باید به تعاملات میان انسان و فناوری نیز پاسخگو باشد. (لاتور، ۲۰۱۲: ۱۲۸) در دنیایی که فناوری‌های هوش مصنوعی، رباتیک و زیست‌فناوری به سرعت در حال پیشرفت هستند، حقوق نیز باید به‌گونه‌ای تحول یابد که هم‌زیستی میان انسان و فناوری را تضمین کند. لاتور بر این باور است که نظام‌های حقوقی، باید به این واقعیت واکنش نشان دهند که فناوری‌ها به بازیگرانی مستقل و مؤثر در شبکه‌های اجتماعی تبدیل شده‌اند. او پیشنهاد می‌دهد که حقوق باید به‌عنوان سیستمی پویا و چندلایه بازتعریف شود که قادر به سازگاری با تغییرات سریع فناوری است. این دیدگاه با نظریات هانا آرنت نیز همخوانی دارد که در آن، آرنت به بررسی تأثیر فناوری بر وضعیت انسانی پرداخته و بر ضرورت بازتعریف حقوق در مواجهه با تغییرات فناورانه تأکید کرده است. (آرنت، ۱۹۵۸: ۴۰)

۲. تحلیل تطبیقی نظریات هابرماس، فوکویاما و لاتور

۱-۲. نقاط اشتراک و افتراق میان هابرماس و فوکویاما در رابطه با پساانسان‌گرایی

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

هر دو فیلسوف در نقد خود از فناوری‌های نوین و تأثیر آن بر انسانیت و حقوق بشر، نگرانی‌هایی مشترک دارند، اما تحلیل‌ها و پیشنهاداتشان، تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. هابرماس و فوکویاما، هر دو، فناوری‌های نوین را تهدیدی برای کرامت انسانی و حقوق بنیادین بشر می‌دانند. آن‌ها بر این نکته تأکید دارند که فناوری‌های زیستی و پساانسان‌گرایی، قدرت تغییر هویت انسانی را دارند. آن‌ها همچنین نگران این هستند که مهندسی ژنتیک و سایر فناوری‌های نوین، به کنترل بیش از حد بر جسم و ذهن افراد منجر شود و خودمختاری انسان‌ها را تضعیف کند. همچنین هر دو بر لزوم تدوین چارچوب‌های حقوقی و اخلاقی، برای محدودسازی توسعه بی‌رویه این فناوری‌ها تأکید دارند. (سورونن، ۲۰۲۴: ۱۲) از منظر تحلیل‌گران، تفاوت اساسی میان این دو فیلسوف، در تأکیدات مختلف آن‌هاست. هابرماس بیشتر به جنبه‌های اخلاقی و فلسفی می‌پردازد و بر نیاز به گفت‌وگوی دموکراتیک در مواجهه با چالش‌های فناوری تأکید دارد. او بر آن است که فناوری‌های زیستی، رابطه میان نسل‌های آینده و آزادی آن‌ها را به خطر می‌اندازد. (اندرسون، ۲۰۰۶: ۷۷) فوکویاما در مقابل، به پیامدهای سیاسی و اجتماعی فناوری توجه بیشتری دارد. او نگران تأثیرات این فناوری‌ها بر نابرابری‌های اجتماعی و ایجاد «طبقات زیست‌شناختی» جدید است. فوکویاما معتقد است که نظام‌های حقوقی بین‌المللی، باید مداخلات جدی انجام دهند تا از بروز این نابرابری‌ها جلوگیری کنند. (شارون، ۲۰۱۴: ۱۰۰)

۲-۲. مقایسه رویکرد لاتور با هابرماس و فوکویاما در زمینه فناوری

هر سه فیلسوف، به شکل‌های مختلف به اثرات فناوری بر حقوق بشر و جوامع انسانی پرداخته‌اند. لاتور نیز مانند هابرماس و فوکویاما، متوجه پتانسیل تغییر فناوری‌ها در زندگی انسانی است. با این حال، لاتور نسبت به جنبه‌های محدودسازی فناوری‌های نوین، دیدگاهی متفاوت دارد. تحلیل‌گران معتقدند که لاتور به جای محدودسازی، بر تغییر و تطبیق نظام‌های حقوقی با تحولات فناورانه تأکید دارد. (جازانوف و کیم، ۲۰۰۹: ۱۷) لاتور در مقابل هابرماس و فوکویاما، نگرانی چندانی درباره دستکاری‌های ژنتیکی و پساانسان‌گرایی ندارد و بیشتر به چگونگی تعامل میان انسان و فناوری می‌پردازد. از نظر لاتور، فناوری به‌عنوان یک عامل اصلی در نظام‌های اجتماعی و حقوقی است و نه یک تهدید برای کرامت انسانی. (کرسول، ۲۰۱۳: ۲۹) هابرماس و فوکویاما، فناوری را به‌عنوان

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

یک عنصر خارجی می‌بینند که نیازمند محدودیت و کنترل است، در حالی که لاتور، به فناوری به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی انسانی نگاه می‌کند. او به جای تنظیم محدودیت‌های حقوقی، پیشنهاد می‌دهد که نظام‌های حقوقی به‌گونه‌ای بازتعریف شوند که بتوانند این تعاملات را دربر بگیرند. هابرماس بر نهادهای دموکراتیک و گفت‌وگوی عمومی برای کنترل فناوری تأکید دارد، در حالی که لاتور به ساختارهای اجتماعی و شبکه‌های پیچیده‌تری اشاره می‌کند که انسان و فناوری در آن‌ها در تعامل هستند. (پیکرینگ، ۲۰۱۰: ۳۷)

۳-۲. همزیستی انسان و فناوری در نظریات لاتور

رویکرد لاتور به تعاملات شبکه‌ای میان انسان و فناوری، راهکاری منعطف‌تر و پویاتر برای مواجهه با چالش‌های پساانسان‌گرایی است. از نظر او، به جای تلاش برای محدودسازی فناوری، جوامع باید به سمت پذیرش و ادغام آن در نظام‌های اجتماعی و حقوقی حرکت کنند. این دیدگاه، با تحلیل‌های فوکویاما و هابرماس تفاوت اساسی دارد که هر دو، فناوری را عنصری تهدیدگر می‌دانند. ازاین‌رو، به نظر می‌رسد که دیدگاه لاتور نسبت به پذیرش فناوری و تنظیم قوانین جدید برای حمایت از همزیستی میان انسان و تکنولوژی، می‌تواند راهکاری مؤثرتر برای جوامع امروزی باشد.

٤-۲. تأثیرات این نظریات بر آینده نظام‌های حقوقی

یورگن هابرماس، به‌طور خاص بر لزوم حفاظت از کرامت انسانی و خودمختاری فردی در برابر فناوری‌های نوین تأکید می‌کند. از دید او، نظام‌های حقوقی باید با توجه به ارزش‌های اخلاقی و اصول حقوق بشر، بازتعریف شوند تا فناوری‌های نوین مانند مهندسی ژنتیک و هوش مصنوعی، به‌گونه‌ای محدود شوند که کرامت و آزادی انسانی حفظ شود. نظریات هابرماس بر لزوم ایجاد یک چارچوب اخلاقی برای توسعه فناوری‌ها، در بسیاری از نظام‌های حقوقی مدرن بازتاب یافته است. کشورهایی مانند آلمان، با الهام از نظریات هابرماس، قوانین سختگیرانه‌ای در زمینه مهندسی ژنتیک و فناوری‌های نوین وضع کرده‌اند. قانون حفاظت از جنین (Embryo Protection Act) در آلمان، یکی از مثال‌های برجسته در این زمینه است. این قانون، به‌طور مشخص به مسئله دستکاری ژنتیکی و تحقیق بر روی

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جنین‌های انسانی پرداخته و در راستای حفظ کرامت انسانی و جلوگیری از سوء استفاده از فناوری‌های نوین، محدودیت‌های سختگیرانه‌ای را وضع کرده است. تأکید بر اهمیت گفت‌وگوهای دموکراتیک و مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌ها نیز در بسیاری از جوامع مدرن به‌کار گرفته شده است. هابرماس بر نیاز به گفت‌وگوی دموکراتیک در مواجهه با چالش‌های فناوری‌های نوین تأکید می‌کند. از نگاه او، قوانین باید به نحوی تدوین شوند که امکان مشارکت عمومی و بحث‌های اخلاقی وجود داشته باشد. این مسئله، به‌ویژه در نظام‌های حقوقی کشورهای اروپایی ـ مانند اتحادیه اروپا ـ به چشم می‌خورد که از چارچوب‌های دموکراتیک برای تنظیم قوانین فناوری‌های نوین استفاده می‌کنند.

فرانسیس فوکویاما، تمرکز بیشتری بر تأثیرات اجتماعی و سیاسی فناوری‌های نوین دارد و از این جهت نگران است که مهندسی ژنتیک و فناوری‌های نوین، ممکن است به ایجاد نابرابری‌های جدید و طبقاتی در جوامع منجر شود. او بر لزوم نظارت جهانی و تدوین چارچوب‌های حقوقی بین‌المللی تأکید می‌کند تا از ایجاد «طبقات زیست‌شناختی» جلوگیری شود. در کشورهایی مانند ایالات متحده، نظریات فوکویاما درباره نابرابری‌های اجتماعی، به‌شدت مورد توجه قانون‌گذاران قرار گرفته است. در زمینه دستکاری ژنتیک، قوانینی مانند «قانون Genetic Information Nondiscrimination Act - GINA» به تصویب رسیده که استفاده از اطلاعات ژنتیکی برای تبعیض در زمینه‌های استخدام و بیمه را ممنوع می‌کند. این قانون، در راستای محافظت از شهروندان در برابر سوءاستفاده از اطلاعات ژنتیکی و جلوگیری از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از فناوری‌های نوین به تصویب رسیده است. فوکویاما همچنین بر لزوم همکاری بین‌المللی در تدوین قوانین برای کنترل فناوری‌های زیستی تأکید می‌کند. این تأکید بر همکاری جهانی در زمینه قانون‌گذاری، به وضوح در نهادهایی مانند سازمان ملل متحد و یونسکو دیده می‌شود که در زمینه زیست‌فناوری و حقوق بشر، کارگروه‌هایی ایجاد کرده‌اند و اصول و رهنمودهایی برای استفاده اخلاقی و منصفانه از این فناوری‌ها تدوین کرده‌اند.

برونو لاتور به جای محدودسازی فناوری، به تعاملات پیچیده میان انسان و فناوری می‌پردازد. او معتقد است که فناوری‌ها، به‌طور جدی بخشی از ساختارهای اجتماعی و حقوقی هستند و بنابراین، نظام‌های حقوقی باید به‌گونه‌ای بازتعریف شوند که این تعاملات را دربر بگیرند. لاتور بر لزوم بازتعریف حقوق در عصر فناوری‌های نوین تأکید دارد و به

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جای تمرکز بر کنترل و محدودسازی فناوری، پیشنهاد می‌دهد که قوانین به گونه‌ای تنظیم شوند که بتوانند با تغییرات سریع فناوری همگام شوند. نظریات لاتور، در نظام‌های حقوقی کشورهایی که به سمت تطبیق و پذیرش فناوری‌های نوین حرکت کرده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، در استونی، کشور پیشرو در دیجیتالی‌سازی، چارچوب‌های حقوقی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که به جای محدود کردن فناوری‌های دیجیتال، آن‌ها را به‌طور کامل در نظام اجتماعی و اقتصادی کشور ادغام کنند. قانون شهروندی دیجیتال (e-Residency) استونی، نمونه‌ای از تأثیر نظریات لاتور است که تعامل میان انسان و فناوری را در چارچوب حقوقی به رسمیت شناخته و از آن حمایت می‌کند. لاتور همچنین بر اهمیت تنظیم قوانین منعطف و تطبیق‌پذیر تأکید دارد. این رویکرد، در کشورهایی که به توسعه فناوری‌های هوش مصنوعی و اینترنت اشیاء پرداخته‌اند، بازتاب یافته است. به‌عنوان مثال، قوانین مربوط به هوش مصنوعی در اتحادیه اروپا، به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که اجازه نوآوری در زمینه فناوری‌های نوین را می‌دهند، اما همزمان بر اصولی مانند شفافیت، عدالت و مسئولیت‌پذیری تأکید دارند.

بنابراین، مشخص است که قوانین داخلی بسیاری از کشورها در مواجهه با فناوری‌های نوین، بیشتر از دیدگاه‌های هابرماس و فوکویاما تأثیر گرفته‌اند، به‌ویژه در مواردی که به حفظ کرامت انسانی و جلوگیری از نابرابری‌های اجتماعی مرتبط هستند. در کشورهای اروپایی مانند آلمان و فرانسه، قوانین سفت و سختی در زمینه استفاده از فناوری‌های زیستی و ژنتیکی وجود دارد که به وضوح از دغدغه‌های هابرماس درخصوص کرامت انسانی و حفظ خودمختاری فردی الهام گرفته‌اند. این کشورها تلاش کرده‌اند تا از طریق چارچوب‌های قانونی شفاف و گفت‌وگوهای دموکراتیک، تعادلی میان توسعه فناوری و حفظ حقوق بشر ایجاد کنند. در مقابل، در ایالات متحده و برخی از کشورهای دیگر، تأثیر نظریات فوکویاما در تدوین قوانینی که به جلوگیری از نابرابری‌های اجتماعی و استفاده ناعادلانه از فناوری‌های نوین مرتبط هستند، بیشتر مشاهده می‌شود. قانون منع تبعیض ژنتیکی (GINA) نمونه‌ای از این قوانین است که به‌طور خاص به مسئله تبعیض ژنتیکی و حفظ عدالت اجتماعی در مقابل پیشرفت‌های فناوری پرداخته است. لاتور، به‌ویژه در کشورهایی که در حوزه دیجیتال و فناوری‌های نوین پیشگام هستند (مانند استونی)، بیشتر تأثیرگذار بوده است. چارچوب‌های حقوقی که به نوآوری و پذیرش فناوری‌های جدید

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

کمک می‌کنند و همزمان با تغییرات فناوری همگام می‌شوند، بازتاب نظریات لاتور در زمینه تعامل پیچیده میان انسان و فناوری هستند.

۳. پیشنهادهایی برای تطبیق نظام‌های حقوقی با دنیای پساانسان‌گرا

با عنایت بر تأثیرپذیری کشورها در سیاست تقنینی در این حوزه از مشرب فکری اندیشمندانی همچون لاتور، فوکویاما و هابرماس؛ با در نظر گرفتن نظرات این فلاسفه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد.

۳-۱. ایجاد چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی جدید

یکی از مهم‌ترین نیازها در مواجهه با دنیای پساانسان‌گرا، ایجاد چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی جدیدی است که بتواند مسائل پیچیده فناوری‌های نوین را مدیریت کند. چارچوب‌های حقوقی سنتی که بر مبنای تفکیک میان انسان و فناوری طراحی شده‌اند، دیگر قادر به پاسخگویی به چالش‌های جدید نیستند. بنابراین، باید قوانینی تدوین شود که به تعامل میان انسان و فناوری، به‌عنوان یک کل پویا نگاه کنند.

قوانین موجود در زمینه ژنتیک و زیست‌فناوری، باید به‌گونه‌ای اصلاح شوند که دستکاری‌های ژنتیکی و استفاده از فناوری‌های زیستی در مواردی که به نقض کرامت انسانی منجر می‌شوند، محدود شود. همچنین لازم است تا فناوری‌های نوین در چارچوب قوانین، به‌گونه‌ای تنظیم شوند که به نابرابری‌های زیست‌شناختی جدید دامن نزنند. در زمینه هوش مصنوعی و فناوری‌های دیجیتال، لازم است چارچوب‌های حقوقی جدیدی تدوین شود که بر شفافیت، مسئولیت‌پذیری و اخلاق‌مداری تأکید دارند. این چارچوب‌ها باید بتوانند چالش‌های مرتبط با نظارت دیجیتال، حریم خصوصی، و تبعیض‌های احتمالی که با استفاده از داده‌های بزرگ و هوش مصنوعی به وجود می‌آیند را مدیریت کنند.

۳-۲. تنظیم قوانین تطبیق‌پذیر و منعطف

یکی از مهم‌ترین مسائل در مواجهه با فناوری‌های نوین، سرعت تغییر و تکامل آن‌هاست. نظام‌های حقوقی سنتی که براساس اصول ثابت و غیرقابل تغییر طراحی شده‌اند، قادر به

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

تطبیق با این تغییرات نیستند. بنابراین، قوانین باید انعطاف‌پذیر و تطبیق‌پذیر باشند، تا بتوانند همگام با پیشرفت‌های فناوری تغییر کنند.

یکی از پیشنهادها برای تنظیم قوانین منعطف‌تر، استفاده از قانون‌گذاری مبتنی بر سناریو است. در این رویکرد، قوانین به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که بتوانند به سرعت با تغییرات فناوری سازگار شوند و برای مواجهه با سناریوهای مختلف، پیش‌بینی‌های قانونی انجام دهند. به‌عنوان مثال، در مواجهه با پیشرفت‌های زیست‌فناوری یا هوش مصنوعی، می‌توان قوانینی را تدوین کرد که برای انواع مختلف تغییرات و پیشرفت‌های فناوری، آماده باشند.

قوانین مرتبط با فناوری‌های نوین، باید به‌صورت مستمر، بازنگری و ارزیابی شوند. ایجاد نهادهایی که به‌طور دائمی به بررسی و ارزیابی قوانین مرتبط با فناوری‌های نوین بپردازند، می‌تواند به تطبیق بهتر نظام‌های حقوقی با تحولات پساانسان‌گرا، کمک کند.

۳-۳. ایجاد نهادهای نظارتی بین‌المللی

فناوری‌های نوین، به‌ویژه در حوزه زیست‌فناوری و هوش مصنوعی، می‌توانند پیامدهای جهانی داشته باشند. به همین دلیل، نهادهای نظارتی بین‌المللی باید تشکیل شوند تا بتوانند در سطح جهانی، بر توسعه و استفاده از این فناوری‌ها نظارت کنند.

مهندسی ژنتیک و زیست‌فناوری، می‌توانند تغییرات اساسی در ماهیت انسانیت و عدالت اجتماعی ایجاد کنند. برای جلوگیری از سوء استفاده از این فناوری‌ها و همچنین پیشگیری از نابرابری‌های زیست‌شناختی، نیاز است که نهادهای نظارتی جهانی تشکیل شوند. این نهادها می‌توانند به تدوین چارچوب‌های جهانی برای استفاده از فناوری‌های نوین کمک کنند و اطمینان حاصل کنند که از آن‌ها به‌طور اخلاقی استفاده می‌شود. در حوزه هوش مصنوعی، نهادهای بین‌المللی می‌توانند برای تنظیم استانداردهای جهانی همکاری کنند. به‌عنوان مثال، سازمان ملل و یونسکو می‌توانند نقش فعالی در تدوین دستورالعمل‌های اخلاقی و قانونی برای استفاده از هوش مصنوعی ایفا کنند. این همکاری‌ها باید به گونه‌ای باشد که از تبعیض‌های الگوریتمی جلوگیری کند و همچنین مسئولیت‌پذیری را در سیستم‌های هوش مصنوعی تضمین نماید.

٤-۳. مشارکت عمومی و گفت‌وگوی دموکراتیک

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

همان‌گونه که هابرماس در نظریات خود بر اهمیت گفت‌وگوی دموکراتیک در مورد چالش‌های اخلاقی و حقوقی فناوری‌های نوین تأکید می‌کند، یکی از مهم‌ترین پیشنهادات برای تطبیق نظام‌های حقوقی با دنیای پساانسان‌گرا، مشارکت عمومی و گفت‌وگوهای اجتماعی است. جوامع باید به‌گونه‌ای سازماندهی شوند که تمامی افراد بتوانند در بحث‌های مرتبط با فناوری‌های نوین و تأثیر آن‌ها بر حقوق بشر، مشارکت داشته باشند. قوانین نباید در انحصار نخبگان علمی و سیاسی قرار گیرد؛ بلکه باید از طریق فرآیندهای دموکراتیک تدوین شوند که به مردم اجازه دهد در مورد مسائل مهمی مانند مهندسی ژنتیک، هوش مصنوعی و نظارت دیجیتال، اظهارنظر کنند.

یکی دیگر از پیشنهادات مهم این است که افراد جامعه، باید درک بهتری از فناوری‌های نوین و تأثیر آن‌ها بر حقوق و زندگی روزمره خود داشته باشند. برنامه‌های آموزشی و کمپین‌های آگاهی‌بخشی عمومی، می‌توانند به افزایش آگاهی و مشارکت عمومی در این بحث‌ها کمک کنند. آگاهی‌بخشی در مورد پساانسان‌گرایی، فناوری‌های نوین و چالش‌های مرتبط با آن، می‌تواند به جامعه کمک کند تا تصمیم‌گیری‌های آگاهانه‌تری در مواجهه با این تحولات انجام دهد.

۵-۳ حفظ تعادل میان نوآوری و حفاظت از حقوق بشر

یکی از چالش‌های اصلی نظام‌های حقوقی در مواجهه با فناوری‌های نوین، حفظ تعادل میان نوآوری و حفاظت از حقوق بشر است. اگرچه توسعه فناوری‌های نوین می‌تواند مزایای بسیاری برای جوامع به همراه داشته باشد، اما باید مراقب بود که این فناوری‌ها، به نقض حقوق افراد و کرامت انسانی منجر نشوند.

قوانین باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که نوآوری و تحقیق در زمینه فناوری‌های نوین را تشویق کنند، اما همزمان اطمینان حاصل کنند که از سوء استفاده و نقض حقوق بشر جلوگیری می‌شود. به‌عنوان مثال، توسعه فناوری‌های ژنتیکی، باید تحت نظارت دقیق نهادهای حقوقی باشد تا از نقض کرامت انسانی و سوء استفاده از اطلاعات ژنتیکی، جلوگیری شود.

یکی‌دیگر از چالش‌های دنیای پساانسان‌گرا، حفظ حقوق نسل‌های آینده است. نظام‌های حقوقی، باید به‌گونه‌ای تدوین شوند که نه‌تنها حقوق افراد حاضر را در نظر

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

بگیرند، بلکه از حقوق نسل‌های آینده در برابر فناوری‌های نوین حفاظت کنند. این مسئله به‌ویژه در زمینه زیست‌فناوری و مهندسی ژنتیک، اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا تصمیمات گرفته‌شده امروز، ممکن است پیامدهای طولانی‌مدتی برای نسل‌های آینده داشته باشد.

نتیجه‌گیری

هریک از این فیلسوفان، با پیش‌فرض‌ها و چارچوب‌های نظری متفاوتی به بررسی ارتباط میان انسان، فناوری و آینده جامعه پرداخته‌اند، اما در مجموع، تأملات آن‌ها نشان‌دهنده ضرورت تجدید نظر در درک ما از حقوق و انسانیت در عصر فناوری است.

یورگن هابرماس، با تأکید بر مبانی ارتباطی و گفت‌وگویی حقوق، از دیدگاهی که به معنای سنتی انسان‌گرایی وفادار است، فناوری را در چارچوب خطرات و چالش‌های آن برای دموکراسی و اخلاق، مورد بررسی قرار می‌دهد. او بر این باور است که دخالت بیش از حد فناوری در زندگی انسان‌ها، می‌تواند به تخریب سازوکارهای دموکراتیک و حقوقی منجر شود و باعث از بین رفتن خودمختاری فردی و اخلاق جمعی شود. از نظر هابرماس، حقوق همچنان باید در چارچوب انسان‌گرایی مدرن تعریف شود، به گونه‌ای که فناوری تحت کنترل انسان و در خدمت ارزش‌های اخلاقی و دموکراتیک باشد.

در مقابل، فرانسیس فوکویاما، با دیدگاه زیستی و سیاسی خود، به تأثیرات زیست‌فناوری و مهندسی ژنتیک بر آینده بشر پرداخته و آن‌ها را تهدیدی برای ماهیت انسان و نظام‌های حقوقی می‌داند. فوکویاما با تأکید بر محافظت از ذات انسانی، نسبت به پساانسان‌گرایی ابراز نگرانی می‌کند و معتقد است که فناوری‌های جدید ـ به‌ویژه در حوزه مهندسی ژنتیک ـ توانایی تغییر بنیادی مفهوم «انسانیت» را دارند، و این تغییر می‌تواند به شکاف‌های جدید اجتماعی و حقوقی منجر شود. او به لزوم محدودیت‌های حقوقی برای فناوری‌های نوین اعتقاد دارد، تا از حقوق بنیادی و ذات بشری محافظت شود.

در سوی دیگر، برونو لاتور به یک موضع متفاوت می‌پردازد؛ او از چارچوبی پساانسان‌گرایانه و شبکه‌ای به موضوع می‌نگرد و استدلال می‌کند که انسان‌ها و فناوری‌ها، در ارتباطی پویا و متقابل با یکدیگر قرار دارند و هیچ‌کدام، از دیگری جدا نیستند. از دیدگاه لاتور، فناوری نه صرفاً ابزاری در دست انسان، بلکه بخشی از شبکه‌ای گسترده از موجودات و اشیاء است که در شکل‌دهی به حقوق و نظام‌های اجتماعی، دخیل هستند. این

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

دیدگاه پساانسان‌گرایانه، مرزهای میان انسان و غیر انسان را محو می‌کند و از نیاز به تعریف دوباره حقوق و تعامل انسان با فناوری سخن می‌گوید.

در مجموع، این سه فیلسوف نشان می‌دهند که مفهوم حقوق و انسانیت، باید در دوران فناوری به‌روز شده و از نو مورد بازاندیشی قرار گیرد. هابرماس از رویکرد محافظت از دموکراسی و حقوق سنتی دفاع می‌کند، فوکویاما به محدودیت و کنترل فناوری برای محافظت از ذات انسان اعتقاد دارد و لاتور به سوی آینده‌ای پساانسان‌گرایانه حرکت می‌کند که در آن، انسان و فناوری، هم‌زیستی پیچیده‌ای دارند. این تحلیل تطبیقی، نشان می‌دهد که در عصر حاضر، برخوردهای چندلایه و متنوع با پساانسان‌گرایی و فناوری، برای شکل‌دهی به آینده حقوق، ضروری است.

منابع

- ربیعی، محمد. (۱۴۰۱). «فراانسان‌گرایی؛ الگویی برای زیست آینده»، *دوماهنامه آمریکاشناسی*، شماره ۱۸.
- طاهری‌کیا، حامد. (۱۴۰۰). «پساانسان‌گرایی، سایبورگ و حافظه دیجیتال ایرانی»، *فصلنامه علمی جامعه، فرهنگ و رسانه*، سال دهم، شماره ۴۱.
- مظفری‌پور، روح‌الله. (۱۴۰۲). «نگاهی به رویکردهای پژوهشی پساانسان‌گرایی در علوم انسانی»، *نخستین همایش ملی روش‌های پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*.

Reference

- Anderson, J. (2006). *Habermas and the Problem of Technology*. Cambridge: The MIT Press.
- Arendt, H. (1958). *The human condition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Suuronen, V. (2024). "What is Bioconservatism? Arendt, Habermas, and Fukuyama". *The European Legacy*. 30 (1):1-23.
- Bostrom, N. (2014). *Superintelligence: Paths, dangers, strategies*. Oxford: Oxford University Press.
- Cresswell, T. (2013). *Actor-Network Theory and the New Legal Order*. London: Routledge.
- Dworkin, R. (2011). *Justice for hedgehogs*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Fukuyama, F. (2002). *Our posthuman future: Consequences of the biotechnology revolution. Farrar*, New York City: Straus and Giroux.
- Habermas, J. (2003). *The future of human nature*. Cambridge: Polity Press.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- Haraway, D. (1991). *Simians, cyborgs, and women: The reinvention of nature*. London: Routledge.
- Heller, S. (2020). "Posthumanism and digital rights: A reconsideration". *Journal of Digital Law*, 12 (3), 45-67.
- Jasanoff, S., & Kim, S. (2009). *Technology and Society in Modern Legal Frameworks*. Cambridge University Press.
- Latour, B. (1993). *We have never been modern*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An introduction to actor-network theory*. Oxford University Press.
- Latour, B. (2012). *An inquiry into modes of existence: An anthropology of the moderns*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Pickering, A. (2010). *The Mangle of Practice: Latour, Technology, and Human Agency*. Oxford: Oxford University Press.
- Sandel, M. (2007). *The case against perfection: Ethics in the age of genetic engineering*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Sharon, T. (2014). *Posthumanism and the Politics of Identity*. Chicago: University of Chicago Press.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]